

مناسبات اخلاق و حکمت عملی در اخلاق نیکوماخوس

hrhasani@rihu.ac.ir

سیدحمیدرضا حسنی / استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۲۱ - پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۲۵

چکیده

بحث از حکمت عملی، پرداختن به اساسی‌ترین پرسش‌های فلسفی انسان است. سؤال از اینکه «چه می‌توان کرد؟» یا «چه باید بکنیم؟» یا «چگونه باید عمل و اقدام کرد؟»، از مهم‌ترین پرسش‌های اساسی حیات انسانی است. توضیح عناصر اساسی نظریه حکمت عملی و هویت اخلاق از دیدگاه ارسطو، تحت عنوان توده‌ای از تقسیم‌بندی‌های متنوع معرفتی و وجودی به نمایش گذاشته است. این تقسیم‌بندی‌ها، به نحوی توسط ارسطو به کار گرفته شده‌اند که وجوه مختلف کارکردها و نقش‌هایی که ما در تهذیب اخلاق و حکمت عملی و حتی علوم انسانی با آن مواجه هستیم، در ضمن یک نظام واحد ترسیم شده‌اند. این نوشتار بر آن است تا با ارائه نگاهی مستند به نظریه اخلاق ارسطو و تحلیل و بررسی آن، مناسبات بین اخلاق و حکمت عملی را از دیدگاه وی مورد واکاوی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: اخلاق نیکوماخوس، اخلاق فضیلت، حکمت عملی، ارسطو، اخلاق.

مقدمه

بحث از حکمت عملی، پرداختن به اساسی‌ترین پرسش‌های فلسفی انسان است. سؤال از اینکه «چه می‌توان کرد؟» یا «چه باید بکنیم؟» یا «چگونه باید عمل و اقدام کرد؟»، از مهم‌ترین پرسش‌های اساسی حیات انسانی است؛ چیزی که از سان هرگز نمی‌تواند در مقابل آن بی‌تفاوتی باشد. اینکه از سان چرا، چگونه، چه وقت، کجا و تحت چه شرایطی و با کدامین اصول باید اقدام کند، پرسش‌هایی است که نمی‌توان به سادگی از کنار آنها گذشت. توضیح عناصر اساسی نظریه حکمت عملی و هویت اخلاق از دیدگاه ارسطو، تحت عنوان توده‌ای از تقسیم‌بندی‌های متنوع معرفتی و وجودی به نمایش گذاشته است. این تقسیم‌بندی‌ها، به نحوی توسط ارسطو به کار گرفته شده‌اند که وجوه مختلف کارکردها و نقش‌هایی که ما در تهذیب اخلاق و حکمت عملی و حتی علوم انسانی با آن مواجه هستیم، در ضمن یک نظام واحد ترسیم شده‌اند. با این حال، داستان به این سادگی نیست. گرچه ارسطو بنای رفیعی از اخلاق و حکمت عملی را استوار کرده است، اما گونه‌های متنوع به کارگیری این دستگاه و گونه‌های مختلف ورود و خروج در بحث اخلاق و عقل عملی و حکمت عملی، تفسیر نظریه ارسطو را دشوار کرده است. از این رو، برای اینکه از سطح ظاهری الفاظ عبور کرده، به معانی در پس الفاظ و سپس در مرحله‌ای دیگر، به ساختار و قانون حاکم بر افکار ارسطو برسیم به ناچار باید نگاهی نظام‌مند و یکپارچه از تفکر ارسطو را به نمایش گذاشت. این امر میسر نیست جز با کنار هم نهادن تصویرهای مختلفی که ارسطو در آن تصاویر، در قالب تقسیم‌بندی‌های مختلف تلاش کرده تا جایگاه عناصر مختلف شناخت و نسبت آنها با یکدیگر را بیان کند. با این روش، می‌توان با مقایسه‌های میان تقسیم‌بندی‌های مختلف او، نقاط مبهم اندیشه او را روشنی بخشید و از سوی دیگر، از همان نقاط روشن، درک بهتری به دست آورد.

جایگاه‌شناسی حکمت عملی در اخلاق نیکوماخوس

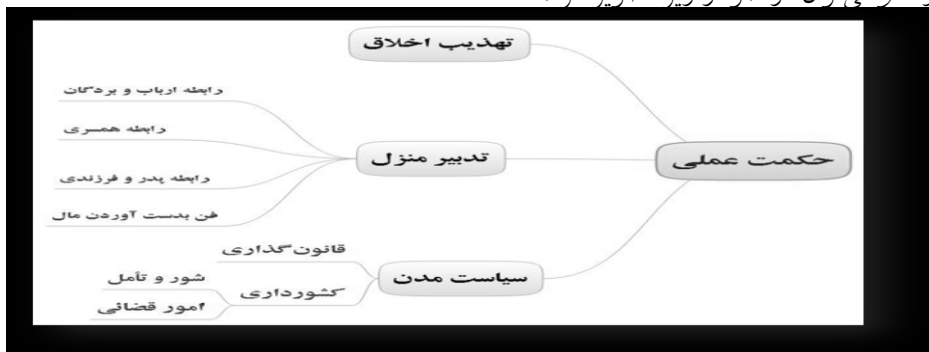
از دیدگاه ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخوس، حوزه حکمت عملی، امور انسانی است و آنچه درباره آن می‌توان تأمل کرد (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۲۲۲). علوم‌ی که عهده‌دار تنظیم مناسبات میان انسان‌ها و انجام امور انسان از سطح زندگی فردی گرفته تا خانواده، شهر سپس کشور و کل جهان هستند. این علوم، که به نوعی عهده‌دار تربیت انسان‌ها، بیان راه‌های درست و غلط تربیت، هنجارها و اخلاق حاکم بر آن در سطح فردی بودند، در سطوح کلان‌تر مثل تربیت حاکم، سیاست‌مدار، وزیر، سرباز، فرمانده سپاه و ارتش، شهرداری، کشورداری، قوانین بازار و تجارت نیز قوانین، اصول و راهکارهایی را بررسی و توصیه می‌کردند. حکمت عملی نزد ارسطو عبارت از: ملکه و استعدادی عقلانی در انسان است که این استعداد

موجب می شود تا انسان بتواند با بهره گیری از قواعدی، همواره در کنش ها و افعال خود در راستای نیل به فضائل اخلاقی گام بردارد. از این رو، حکمت عملی، اولاً در حوزه امور انسانی است. ثانیاً، موضوع آن تأمل و رویه در اموری تغییرپذیر (عمل انسان) و در راستای دستیابی به غایتی (فضائل اخلاقی) است که از طریق عمل ما به دست می آید. ثالثاً، تنها با کلیات سروکار ندارد، بلکه جزئیات را نیز باید به روشنی ببیند؛ زیرا عمل با جزئیات سر و کار دارد (همان).

ارسطو، مطابق و همگام با دیدگاه رایج در زمان خود، این توانایی را در سه حوزه اداره فردی، اداره خانواده و اداره کشور مطرح می کرد. از این رو، بر آن بود که حکمت عملی را می توان در راستای دستیابی به فضائل اخلاقی، در سه حوزه مذکور تصویر کرد. کلام/ارسطو در این رابطه چنین است:

عقیده عموم بر این است که حکمت عملی در درجه اول، آن نوعی است که با خود شخص [بما هو فرد] ارتباط دارد و بدین جهت حکمت عملی خوانده می شود. از انواع دیگر، یکی «تدبیر منزل» نامیده می شود. دومی «قانونگذاری» و سومی «کشورداری»؛ و ماهیت این جزء اخیر دارای دو جزء است که جزئی، شور و تأمل است و جزئی، قضائی (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۲۲۳).

در فهم متن فوق از کتاب اخلاق نیکوماخوس، توجه به این نکته لازم است که چند خط پیش از آن، ارسطو تصریح می کند که علوم و معرفت سیاسی، دارای دو بخش است: بخش قانونگذاری و بخش اجرا و عمل کردن و تحقق بخشیدن به اهداف مطرح در قانون. از این رو، ارسطو تنها افرادی را سیاستمدار می داند که توان قانونگذاری، تصمیم گیری و بالاخره، توان به مرحله اجرا گذاردن تصمیمات خود را داشته باشند (همان). در نتیجه، روشن است که ارسطو معرفت در امر قانونگذاری را به مثابه بخش برتر معرفت سیاسی، و معرفت در امور کشورداری را به عنوان بخشی از معرفت سیاسی، که مصداقها را به روشنی می بیند و درباره آنها تأمل و تفکر می کند و ماهیتش عمل کردن و شور کردن است، به عنوان دو جزء معرفت و علم سیاست برمی شمارد. از این رو، اقسام حکمت عملی را در دیدگاه ارسطو می توان در نمودار زیر تصویر کرد:



نکته دیگری که در نمودار فوق باید متذکر شد، اینکه چون جایگاه حکمت عملی به عنوان ملکه و استعدادی است که موجب راهبرد اعمال انسانی به سوی فضائل اخلاقی است، قسم اول را که به حوزه فردی و شخصی انسان اختصاص دارد، به عنوان «تهذیب اخلاق» نامگذاری کرده‌اند. گرچه همان‌گونه که مشاهده شد، در متن *ارسطو* چنین تعبیری نیامده است. برخی تحقیقات بیانگر این است که این تعبیر، به اخلاف *ارسطو* در سنت هلنی - اسکندرانی منسوب است (ر.ک: موسوی بجنوردی، ۱۳۸۴).

جایگاه اخلاق در حکمت عملی

بر خلاف آنچه در برخی نوشتارها به آن توجه نشده است، «اخلاق» از دیدگاه *ارسطو*، قسمی از اقسام حکمت عملی نیست. به‌طور کلی، از دیدگاه *ارسطو* اخلاق با حکمت عملی متفاوت است، اگرچه با آن ارتباط تنگاتنگی دارد. از دیدگاه وی اخلاق عبارت است از: فضائل که «نظریه توسط» *ارسطو*، متکفل تبیین هستی‌شناختی آن است. وی بر آن است که در جزء اخلاقی نفس، دو نوع فضیلت وجود دارد: یکی، از آنها فضیلت طبیعی است و دیگری، فضیلت به معنای حقیقی و دقیق (*ارسطو*، ۱۳۷۸، ص ۲۳۶). وی معتقد است:

این فضیلت اخیر، بدون حکمت عملی شکوفا نمی‌گردد. به همین جهت، بعضی کسان فضیلت اخلاقی و حکمت عملی را یکی می‌دانند و عقیده *سقراط* به یک معنا درست بود و به یک معنا نادرست. اینکه فضائل بدون حکمت عملی شکوفا نمی‌توانند شد، درست بود ولی اینکه او همه فضائل را حکمت عملی می‌دانست، نادرست بود. ... از آنچه گفتیم این نتیجه حاصل می‌شود که آدمی ممکن نیست بدون حکمت عملی نیک، به معنی دقیق و حقیقی اخلاقی با شد، و ممکن نیست بدون فضیلت اخلاقی دارای حکمت عملی باشد (*ارسطو*، ۱۳۷۸، ص ۲۳۶-۲۳۷).

از این رو، روابط دوسویه فضائل اخلاقی و حکمت عملی، به گونه‌ای است که از یک سو، برخورداری از حکمت عملی، شرط ضروری برخورداری از یک سیرت کاملاً فضیلت‌مندانه است و از سوی دیگر، بدون یک منش و سیرت خوب، نمی‌توان واجد حکمت عملی خوب شد. به عبارت دیگر، حکمت عملی راه نیل به فضائل اخلاقی را در اختیار قرار می‌دهد. این در صورتی میسر است که انسان متخلق به فضائل اخلاقی و از تربیت نیک برخوردار باشد.

فضایل اخلاقی موجب می‌شود هدف درست باشد و حکمت عملی راه درست به سوی هدف را نشان می‌دهد. بنابراین فضیلت، موجب انتخاب صحیح عمل می‌شود. ولی عمل به این انتخاب، وظیفه اخلاق و فضیلت نیست، بلکه باید با حکمت عملی و اینکه آن عمل را به دلیل خود عمل انجام

می‌دهیم، این کار و این انتخاب به عمل بپیوندد. البته لازم به یادآوری است که حکمت عملی، با هو شمندی (= استعدادی که ما را قادر می‌سازد در عمل به هدفمان برسیم = فضیلت تخته‌ای) تفاوت دارد، اما حکمت عملی بدون هو شمندی وجود ندارد (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۲۳۶). همین رابطه نسبت به فضیلت طبیعی و فضیلت به معنای دقیق، وجود دارد؛ زیرا هر منش و سیرتی در ما، بالقوه برحسب طبیعت در ما وجود دارد؛ یعنی ما از بدو تولد از طبیعت عادل بودن، شجاع بودن و ... برخورداریم، ولی بعد با راهنمایی عقل، این مقدمات طبیعی، که شبیه به فضیلت هستند، به معنای دقیق کلمه، فضیلت می‌شوند. در نتیجه، در آن جزء نفس که عقیده را به وجود می‌آورد، دو نیرو داریم: حکمت عملی و هو شمندی. همینطور در جزء اخلاقی نفس [= عقل عملی] هم دو نیرو داریم: فضیلت طبیعی و فضیلت به معنای دقیق، که بدون حکمت عملی شکوفا نمی‌شود. از این رو، سقراط تصور می‌کرد که حکمت عملی، همان فضیلت اخلاقی است و فضایل، همگی حکمت عملی هستند. به عبارت دیگر، سقراط معتقد بود: همه فضایل، مفاهیم‌اند؛ زیرا بر آن بود که همه فضایل، شناخت علمی هستند، ولی ارسطو بر آن بود که ممکن نیست آدمی بدون حکمت عملی، اخلاقی باشد. بدون فضیلت اخلاقی هم نمی‌توان دارای حکمت عملی شد (همان، ص ۲۳۷).

حاصل اینکه از دیدگاه ارسطو، اخلاق (= فضائل اخلاقی) جزئی از اقسام حکمت عملی نیست، بلکه حکمت عملی راه دستیابی به اخلاق را به نحو معقول، در اختیار انسان قرار می‌دهد. بنابراین، باید دقت نمود که «تهذیب اخلاق» از اقسام حکمت عملی است، نه «اخلاق».

تهذیب اخلاق

همان‌گونه که بیان شد، تهذیب اخلاق در واقع حالت استعداد عمل کردن همراه با تأمل و رویه در حوزه اموری است که برای آدمی خیر یا شر بوده، برای ما دست یافتنی است؛ همان حکمت عملی است که در حوزه فردی، راه اخلاقی شدن را به نحو معقول در اختیار انسان قرار می‌دهد. جایگاه اخلاق با رویکرد فضیلت‌محوری، در تبیین اقسام حکمت عملی ارسطویی به مثابه راهبردهای دستیابی به فضیلت، نشانگر استواری این بحث در گذشته بوده است.

اخلاق فضیلت و تهذیب اخلاق از دیدگاه ارسطو

اخلاق ارسطویی را در تقسیم‌بندی متداول اخلاق هنجاری، باید نظریه‌ای غایت‌گروانه به حساب آورد. ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ ق م)، در کتاب *اخلاق نیکوماخوس* با طرح معانی «واژه خوب» حوزه کاربرد هر یک

را که غایت یک صناعت عملی یا نظری هستند، تعیین می‌کند. از دیدگاه وی، این غایات را می‌توان بر اساس اهمیت آنها تنظیم کرد. از دیدگاه ارسطو در اخلاق نیکوماخوس، هر فنی و هر تحقیقی، هر عملی و هر انتخابی متوجه خیری است. از این رو، در تعریف خیر، آن را غایت همه امور می‌دانند. برای نمونه، تندرستی، غایت پزشکی، و تدبیر منزل، غایت اقتصاد است. از دیدگاه ارسطو برخی از غایات، تابع دیگر غایات بوده و برخی از غایات، خیر برتر و اعلی هستند. خیر اعلی، غایتی است که همه غایات در پی آنند و چون هر غایتی متکفل صنعتی عملی یا نظری است، خیر اعلی غایت عام‌ترین علم است که دیگر علوم، تابع آن می‌باشند. آن در واقع غایتی است که از حیث فردی، علم اخلاق متکفل آن بوده و از حیث اجتماعی و به لحاظ جامعه، علم سیاست به آن می‌پردازد. در نتیجه، غایت علم اخلاق، سعادت فردی و غایت علم سیاست، خیر همگانی و اجتماعی است و چون خیر کل، شامل خیر جزء هم هست، علم اخلاق از توابع و اجزاء علم سیاست به حساب می‌آید (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۱۴-۱۵). کتاب سیاست ارسطو، حاوی بسط نظریات اخلاقی ارسطو در امور اجتماعی است. وی معتقد است: ساختار و نظام سیاسی حاکم بر جامعه و از جمله دولت، متصدی ایجاد گونه‌ای تعلیم و تربیت برای افراد جامعه است که شرایط لازم را برای اکتساب فضایل در آنها پدید آورد.

ارسطو، نظریه افلاطون را مبنی بر اینکه معرفت خیر بشر، از معرفت به خیر کلی و مجرد (مثلاً خیر)، حاصل می‌شود را از لحاظ منطقی، فلسفی و اخلاقی مردود می‌داند و معتقد است: ذات خیر به صورت یک جوهر کلی، وجود خارجی ندارد، بلکه خیر بشر را باید به حسب خودش فهمید. از طریق معرفتی درونی درباره حالات زندگی بشر و از طریق بصیرت در قابلیت‌هایی که طبیعت انسان را سامان می‌دهد (بکر، ۱۳۸۶، ص ۳۶).

از دیدگاه ارسطو، موضوع علم اخلاق یعنی عمل انسان را نمی‌توان همچون ریاضیات به طور دقیق تعیین کرد. وی تفاوت اخلاق با ریاضیات را در این می‌داند که در ریاضیات از اصول کلی آغاز کرده و به نتایج می‌رسند، اما در اخلاق از نتایج آغاز کرده و به اصول کلی دست می‌یابند.

سعادت

ارسطو «سعادت» را به مثابه غایت زندگی مطرح می‌کند. البته روشن است انسان‌های مختلف و همین‌طور زمان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت، هر یک مصادیق متفاوتی را به عنوان سعادت مد نظر قرار می‌دهند. از دیدگاه ارسطو، سعادت به عنوان غایت زندگی انسانی باید یک فعالیت باشد؛ آن هم نه هر فعالیتی، بلکه فعالیتی مختص به انسان که سایر موجودات با انسان در آن فعالیت، شریک نباشند. این

فعالیت در واقع فعالیت عقل یا فعالیت بر طبق عقل است. از نظر *ارسطو*، چنین فعالیتی فضیلت‌مندانه است. وی بین سعادت و فضیلت ارتباط تنگاتنگی برقرار می‌کند؛ زیرا سعادت را عبارت از «فضیلت از آن نظر که فضیلت است» می‌داند؛ سعادت، فعالیت فضیلت‌مندانه است که مراد از آن، تمامی اقسام فضیلت می‌باشد. بنابراین، *ارسطو* نیز همچون *افلاطون*، سعادت‌مندترین انسان را با فضیلت‌ترین انسان می‌داند.

در نتیجه، بر طبق نظر *ارسطو*، سعادت با عمل بر طبق عالی‌ترین فضیلت صورت می‌پذیرد. *ارسطو* این عالی‌ترین فضیلت را مربوط به برترین چیز در ما (نفس) می‌داند. از این رو، در دیدگاه عقل‌گرایانه *ارسطو*، سعادت با به کارگیری قوه عقلانی و فعالیت فلسفی حاصل می‌شود و عالی‌ترین سعادت عبارت است از: اندیشیدن و تأمل نظری. به عبارت دیگر، سعادت حقیقی بدون فضایل اخلاقی غیرممکن است. فضایل اخلاقی هم چیزی نیست جز به کار بستن عقل.

طبق دستگامی که برای *ارسطو* توضیح داده شد، فضایل اخلاقی فضایل عقل عملی‌اند و عقل از آن حیث که کار نظری می‌کند، دارای فضایل عقلانی است، نه فضایل اخلاقی. با این حال، فضایل اخلاقی تابعی از فضایل عقلانی و بخش نظری عقل‌اند؛ چرا که فضایل اخلاقی از یک سو، حاصل تمرین، عادت و ملکه هستند. اما هنگامی این فضیلت تحقق پیدا می‌کند که همراه با فکر و رویه صورت بگیرد؛ فکر و رویه‌ای که حاصل آن عمل فضیلت‌مندانه بر طبق فضایل اخلاقی است، محصول فضیلت حکمت عملی است. حکمت عملی، از جمله فضایل عقلانی و فضیلت بخش نظری عقل است. این بخش از عقل نظری، زمینه‌ها (و مبانی) عمل فضیلت‌مندانه را فراهم می‌کند و کارکرد نظری دارد.

دیدگاه *ارسطو* در باب سعادت، تأثیر عمیقی در فلسفه اخلاق یهودی، فلسفه اخلاق مسیحی، به خصوص در تعلیمات توماس آکویناس و نیز در فلسفه اخلاق اسلامی برجای گذاشته است. آثار آن بر فیلسوفانی مانند *ابن مسکویه*، و *خواجه نصیرالدین طوسی* را به روشنی می‌توان دید.

فضیلت

به لحاظ عرفی، «فضیلت» در یک چارچوب و فضای اخلاقی کاربرد دارد. مانند سخاوت، شجاعت و خیرخواهی. اما مراد *ارسطو* از فضیلت، که از آن با آریته (*arete*) یاد می‌کند (معادل واژه *excellence*)، در محیطی فراتر و گسترده‌تر از چارچوب اخلاقی کاربرد پیدا می‌کند. از دیدگاه *ارسطو*، فضیلت به هر حالت ثابت و راسخ (ملکه = *disposition*) اطلاق می‌شود که وجود آن موجب می‌شود کار و فعالیت صاحب فضیلت، بهتر صورت پذیرد. برای نمونه، می‌توان از فضیلت چشم، فضیلت اسب یا فضیلت انسان سخن به میان آورد.

طبق تعریف ارسطو فضیلت انسان، ملکه و حالت پایایی است که موجب می شود انسان به خوبی کار صوابِ مختص حیات انسانی را انجام دهد. در واقع، فضیلت انسان، صفتی است که به عمل صواب انسان بازگشت می کند. ارسطو در ابتدای کتاب *اخلاق نیکوماخوس* می گوید: عمل مختص حیات انسانی عبارت است از: فعالیتی که تحت هدایت عقل صورت گرفته باشد. چنین عمل و فعالیتی، همان فضیلت یا فعالیت فضیلت‌مندانه روح است (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۳۰-۳۱).

اقسام فضیلت

ارسطو فضیلت و خیر انسان را در رشد کامل و به کارگیری قابلیت‌هایی می داند که مختص حیات بشری و شاخص انسانی است. او این قابلیت‌ها را همان جنبه‌های مختلف طبیعت انسانی، به عنوان موجود عاقل می داند. از یک سو، ما قابلیت و استعداد آن را داریم که در باب مسائل نظری، که شامل ریاضیات، علوم طبیعی و متافیزیک می شود، مطالعه و تحقیق کنیم. از سوی دیگر، قوه و قابلیت آن را داریم تا خود و خیر طبیعی خود را ادراک کنیم. همچنین قوه و توان آن را داریم که خواسته‌های غیرعقلانی خود را (یعنی شهوات و عواطف، مطابق با دو جزء نازل‌تر دستگاه سه بخشی نفس از دیدگاه افلاطون)، با ادراک عقلانی خود در مورد خیر و سعادت انسان، مطابقت دهیم. بنابراین، خیر بشر بیش از همه، در کمال و رشد این سه قوه و قابلیت نهفته است که این امر از طریق رشد فضایل متناسب با هر قوه حاصل می آید.

براین اساس، ارسطو نسبت به افلاطون، فهرست فضایل را گسترش می دهد. او فضایل را به دو قسم فضایل عقلانی و فضایل اخلاقی تقسیم می کند. از دیدگاه ارسطو، برای یک زندگی ایده‌آل و کاملاً مطلوب، لازم است همه فضایل اخلاقی و فضایل عقلی رشد کنند؛ فضایی که به انتخاب و عمل مربوطاند. فضایل اخلاقی و فضایل عقلی، با یکدیگر ارتباط وثیقی پیدا می کنند. جایگاه حکمت عملی برای دستیابی به فضایل اخلاقی، از ضروریات است. اصلاً شأن وجودی حکمت عملی دستیابی به فضیلت، در هر سه حوزه فردی (تهذیب اخلاق)، خانواده (تدبیر منزل) و کشور (سیاست مدن) است. درحالی که بدون داشتن سیرت و منشی فضیلت‌مندانه، نمی توان به حکمت عملی دست یافت.

منش و فضایل منشی از دیدگاه ارسطو

واژه انگلیسی (character) از واژه یونانی (charaktēr)، به معنای علامت حک شده بر روی سکه اشتقاق یافته است. بعدها با یک توسع معنایی، به معنای مشخصه تمایزبخش هر شیء از دیگر اشیاء اطلاق شده

است. در کاربرد فلسفی این واژه در زبان انگلیسی، این واژه ترجمه کلمه (ēthos) یونانی است. البته نباید آن را با لغت ēthos به معنای «عادت»، اشتباه گرفت. بحث از سیرت و منش (character) در واقع، نقطه آغاز همه مباحث فلسفه اخلاقی/ارسطو به شمار می‌رود که تقسیم ویژگی‌های انسانی به فضیلت‌های منش و فضیلت‌های عقل، نقطه عطف این مباحث است. بر این مبنا، «فضیلت منش» به معنای (ēthikē aretē) به کار می‌رود که از آن، به «فضیلت اخلاقی» تعبیر می‌شود (نو سپام، ۲۰۰۱). این دو دسته از فضائل از دیدگاه ارسطو، ارتباط تنگاتنگی با هم دارند، به گونه‌ای که از یک سو، وجود فضیلت عقلانی حکمت عملی، شرط ضروری برخورداری از یک منش کاملاً فضیلت‌مندانه است. از سوی دیگر، بدون یک منش خوب، نمی‌توان واجد حکمت عملی خوب شد (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۲۳۵-۲۳۶). به عبارت دیگر، حکمت عملی در هر سه قسم آن، راه نیل به فضائل اخلاقی را در اختیار انسان قرار می‌دهد. این در صورتی میسر است که منش انسان، مزین به فضائل اخلاقی (منشی) باشد. به عبارت دیگر، برای نیل به فضائل عقلانی، باید واجد فضائل اخلاقی (منشی) بود. همچنین برای حصول فضائل اخلاقی (منشی)، باید حکمت عملی که از فضائل عقلانی است، برخوردار بود.

مراد ارسطو از منش یا سیرت، برخورداری از ملکاتی است مرتبط با «عمل» و «انتخاب»؛ مشتمل بر مجموعه‌ای از باورها، واکنش‌ها و خواسته‌های انگیزشی. البته این ملکات باید با تلاش شخصی و تربیت اخلاقی حاصل آمده باشد. از این رو، هر خصیصه شخصیتی را دربر نمی‌گیرد. در فلسفه اخلاق، معمولاً بین ویژگی‌های شخصیتی و ویژگی‌های منشی تفاوت وجود دارد؛ ویژگی‌های شخصیتی، اعم از ویژگی‌های منشی بوده و ناظر به خصایص روان‌شناختی انسان هستند. برای نمونه، افسردگی یا خوشحالی، از جمله ویژگی‌های شخصیتی هستند که هیچ‌گونه نگاه ارزشی از نوع اخلاقی در آنها ملحوظ نیست. برخلاف ویژگی‌های منشی، که ناظر به فضایل و رذایل اخلاقی هستند، مانند شجاعت و سخاوت.

ارسطو فضیلت منشی یا اخلاقی را این‌گونه تعریف می‌کند:

فضیلت منش، ملکه یا حالت راسخی در انسان است که با انتخاب ارتباط دارد و در ما به گونه‌ای تعادلی وجود پیدا می‌کند که این گزینش، حد وسط با تعقل صورت می‌گیرد؛ تعقلی که انسان با استفاده از حکمت عملی برای تعیین حد وسط به کار می‌برد (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۶۶).

برای درک بهتر تعریف ارسطویی فضیلت اخلاقی (منشی)، به توضیحی مختصر در باب عناصر تعیین‌کننده تعریف مذکور می‌پردازیم:

۱. حُسن فعلی و فاعلی در عمل اخلاقی

ارسطو در تعریف خود از فضیلت اخلاقی، آن را حالت راسخ و پایایی می‌داند که به صورت ملکه، در انسان فضیلت‌مند رسوخ دارد. نکته قابل توجه در توضیح این بخش از تعریف ارسطو این است که او در سؤال از تعریف نوع خاصی از منش خوب، همچون سقراط، انجام عمل خاصی را معرفی نمی‌کند، بلکه برای تعیین یک فضیلت و یک عمل فضیلت‌آمیز، انگیزه فاعل، ثبات تمایل به انجام آن کار و نوع احساسات و واکنشی را، که منجر به انجام آن عمل شده باشد، نیز مهم و تعیین‌کننده می‌داند. از این رو، ارسطو عملی را فضیلت‌مندانه و برخاسته از منشی فضیلت‌مند می‌داند که دارای شرایط زیر باشد:

الف. به خاطر خود عمل، انجام شده باشد، نه به خاطر ترس از تنبیه یا امید پاداش.
ب. به طور اتفاقی یا از روی هوس، آن عمل، انتخاب نشده باشد، بلکه به خاطر وجود یک ملکه رسوخ یافته در فاعل صورت گرفته باشد.

ج. بدون هرگونه شک و تردید و از روی یقین و اطمینان و با کمال شور و اشتیاق انجام شده باشد. بنابراین، از دیدگاه ارسطو فضیلت اخلاقی صرفاً یک سبک، یا یک حالت عملی، یا صرف یک احساس و یا یک توان طبیعی درونی نیست. ارسطو برای تعریف فضیلت اخلاقی، تنها به عمل و همین‌طور تنها به انگیزه توجه نمی‌کند، بلکه هم حسن فعلی و هم حسن فاعلی را مد نظر قرار می‌دهد. از این رو، تنها وجود انگیزه و تنها بروز یک عمل خوب بدون انگیزه مطلوب، نشانه وجود فضیلت نیست، بلکه فضیلت اخلاقی انجام عمل، به همراه انگیزه و ملکه‌ای راسخ در نفس است (نوسبام، ۲۰۰۱). این نکته به خوبی غایت‌گرایانه بودن اخلاق/ارسطو و نتیجه‌گرا نبودن آن را نشان می‌دهد.

۲. فضیلت همراه با عمل شرط رسیدن به سعادت

دومین نکته‌ای که در تعریف ارسطو باید مد نظر قرار داد، این است که ارسطو بر لزوم عمل کردن نیز تأکید می‌کند. از دیدگاه ارسطو، فضیلت‌مند کسی است که عامل باشد و در غیر این صورت، فضیلت بالقوه معنا ندارد. بلکه فضیلت یا نیست یا اگر هست، حتماً باید در عمل و به صورت بالفعل ظهور و نمود پیدا کند. از این رو، ارسطو عنصر شانس را برای عمل کردن و فضیلت‌مند شدن دخیل و لازم می‌داند؛ زیرا شرط لازم برای عمل کردن، برخورداری از شانس است. انسان فضیلت‌مند کسی است که خوش شانس باشد (همان). به عبارت دیگر، از نظر ارسطو اکتساب فضایل، تنها شرط لازم برای دستیابی به سعادت است. اما شرط کافی برای رسیدن به سعادت را خوش شانس بودن فراهم می‌کند؛ زیرا شانس، هم شرایط مادی و هم شرایط اجتماعی بروز فعلی و عملی فضیلت را فراهم می‌آورد. از نظر

ارسطو، شخص فقیر از شانس سخاوتمند شدن برخوردار نیست. شخصی که در همه عمر در زمان صلح به سر برده است، از شانس شجاع شدن برخوردار نیست. انسان باید شانس بیایورد جنگی رخ دهد یا زمینه مشابه دیگری اتفاق بیفتد، تا بتواند به فضیلت شجاعت دست یابد.

۳. تحقق فضیلت با انتخاب و اراده

سومین نکته حائز اهمیت در تعریف ارسطو از فضیلت، این است که از دیدگاه او فضیلت اخلاقی با انتخاب مرتبط است؛ یعنی منش، اعمال را در نظر می‌گیرد و احساس طبیعی خود را در عملی می‌یابد و آن را برمی‌گزیند (همان). مثلاً، کسی که دارای ملکه شجاعت است، در شرایط مقتضی بین جنگ کردن و فرار کردن، جنگیدن را برمی‌گزیند. بعکس شخص ترسو، همواره فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد. از این رو، منش و فضیلت منشی (اخلاقی)، ارتباط تنگاتنگی با انتخاب دارد. در واقع، انتخاب، لازمه اخلاقی بودن عمل است؛ چون انسان تنها زیر بار مسئولیت اعمال ارادی خود است. بنابراین، فضیلت اخلاقی از منظر ارسطو، ملکه‌ای است که با انتخاب سروکار دارد. از آنجایی که انتخاب توسط اراده و تعیین بخشیدن به آن صورت می‌گیرد، از دیدگاه ارسطو وجود میل همواره برای تعیین بخشیدن به اراده ضروری است، منتها میلی که توسط عقل و حکمت عملی جهت‌دهی شده باشد. از این رو، در دستگاه ارسطو، انتخاب عبارت است از: میل همراه با تعقل. برای اینکه انتخاب، خوب باشد، هم تعقل باید موافق حقیقت باشد. هم میل باید درست باشد و موضوع میل باید همان چیزی باشد که عقل (حکمت عملی)^۱ تأیید می‌کند (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۲۰۹). از این رو، ارسطو از «انتخاب» به عقل میل‌کننده یا میل موافق عقل تعبیر می‌کند (همان).

فرایند عمل اخلاقی نزد ارسطو را می‌توان به صورت زیر تحلیل کرد:

- من به **a** میل دارم.
- **b** طریق دستیابی به **a** است.
- **c** طریق دستیابی به **b** است. و ...
- **n** طریق دستیابی به **m** است.
- **n** چیزی است که الان و اینجا قادر به انجام آن هستم.
- من **n** را برمی‌گزینم.
- من **n** را انجام می‌دهم (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۱۹۵).

این تحلیل به خوبی بیانگر نحوه تصمیم گرفتن ما در مورد اعمالی است که برای دستیابی به غایتی انجام

می‌دهیم. از وجود دو عنصر اراده و انتخاب در تعریف ارسطویی فضیلت، می‌توان گفت: فضیلت و رذیلت در توانایی ما بوده و نظریه سقراط مبنی بر مساوقت معرفت با فضیلت و نادیده انگاشتن نقش اراده، برخاسته است. اگرچه ممکن است انسان از چنان عادت نیرومندی برخوردار باشد که نتواند از ارتکاب اعمال بد خودداری کند، اما می‌تواند از دچار شدن به آن عادت در نخستین وهله خودداری نماید.

۴. فضیلت اخلاقی و اعتدال

چهارمین نکته‌ای که در تعریف ارسطو از فضایل اخلاقی (مَنشی)، می‌توان ملاحظه کرد، این است که فضیلت اخلاقی همواره در یک حالت اعتدالی و حد و سط قرار دارد. شخص برخوردار از سیرت و منش فضیلت‌مند، در هر وضعیتی اعمالی را برمی‌گزیند و واکنش‌هایی را از خود بروز می‌دهد که نسبت به آن وضعیت، نه افراطی بوده و نه تفریطی، بلکه متناسب با طبیعت خاص آن وضعیت است. ویژگی سیرت و منش خوب، این است که در یک ساحت اعتدالی قرار دارد.

البته باید توجه داشت که مراد ارسطو از حد و وسط، یک مقدار عددی نیست، بلکه امری نسبی بوده، در هر مورد و هر جایی، به حسب خودش باید لحاظ شود. از این رو، حتی گاهی تند و شدید عمل کردن و گاهی عصبانی شدن در جای لازم، با اعتدال منافاتی ندارد. پس معلوم شد نظریه حد و وسط ارسطو، به معنای میانه‌روی در زندگی اخلاقی نیست؛ زیرا فضیلت از آن جهت که با علو و برتری و کمال نفس، سروکار دارد، نوعی افراط و زیاده‌روی محسوب می‌شود. اگرچه به لحاظ تعریف، حد و وسط است (کاپلستون، ۱۳۸۸، ص ۳۸۸؛ نو سبام، ۲۰۰۱). برای نمونه، ارسطو در رابطه با عصبانیت و خشم معتقد بود: شخصی که سیرتی فضیلت‌مند و رشد یافته دارد، نسبت به اموری که واقعاً کم اهمیت و ناچیز هستند، مانند پول و شهرت و مقام، عصبانی و خشمگین نمی‌شود. به‌طور کلی چنین فردی برای انتقام و حشیانه گرفتن، آمادگی چندانی ندارد. از سوی دیگر، از دیدگاه ارسطو، کسی که از آسیب رسیدن به چیزی که در نزدش مهم و با ارزش است، عصبانی و خشمگین نمی‌شود، مَنشی ناقص و رشد نیافته دارد و نشانگر آن است که همچون بردگان، قادر به دفاع از خود و از آنچه برایش با اهمیت است، نمی‌باشد.

ارسطو تأکید دارد که نظریه حد و وسط، هم در رابطه با اعمال و هم در رابطه با احساسات، مطرح است. شخص فضیلت‌مند می‌تواند به‌طور هماهنگ، شکوفایی هر دو را مد نظر قرار دهد. از دیدگاه او عواطف، صرفاً جو شش کور احساسات نیست، بلکه ویژگی‌های آگاهانه و تمیزدهنده فعالیت اخلاقی

بوده، بر داوری‌هایی مبتنی است که از طریق تعلیم داوری به دست می‌آیند؛ یعنی وقتی در ست قضاوت کردن را می‌آموزیم، خود به خود احساس متناسب با این قضاوت، هم در ما ایجاد می‌شود. همان‌طور که گذشت، او تصریح می‌کند این حد وسط «نسبت به ما» است. برای مثال، وی خاطر نشان می‌کند یک وعده غذای معمولی برای یک کشتی‌گیر، ممکن است نسبت به اکثر مردم، پر خوری محسوب گردد (همان).

حکمت عملی و انتخاب حد وسط

آخرین عنصری که *ارسطو* در تعریف خود از فضیلت اخلاقی اخذ کرده، این است که انتخاب حد وسط با تعقل و حکمت عملی صورت می‌گیرد. مراد *ارسطو* از حکمت عملی، توانایی و قابلیت تشخیص عمل صواب در اوضاع و احوال معین است. این نکته نشان می‌دهد که صرف واکنش نشان دادن و شرطی سازی رفتاری و بدون تأمل و تعقل و فکر، نمی‌تواند نشان‌دهنده یک منش فضیلت‌مند باشد (همان). با توجه به مباحث مطرح شده در باب اخلاق سقراطی و ویژگی عقل‌گرایانه آن، مشخص می‌شود که اخلاق ارسطویی تا چه حد، وامدار دیدگاه سقراطی در باب اخلاق فضیلت است.

وجود اسوه و الگو لازمه فلسفی اخلاق ارسطو

ارسطو در بیان دیدگاهش در مورد حکمت عملی اظهار می‌دارد که آن را نمی‌توان همچون پزشکی و دریاوردی یا حقوق، به طور کامل، در یک مجموعه‌ای از اصول خلاصه نمود؛ زیرا اولاً، حکمت عملی در بردارنده قابلیت است که وضعیت عینی را برآورد می‌کند. این قابلیت را نمی‌توان به طور کامل، از یک کتاب قانون فرا گرفت. ثانیاً، حکمت عملی در هر وضعیت دقیقاً وظیفه عملی را روشن نمی‌سازد، بلکه فقط چارچوب‌ها را تعیین می‌کند. در نتیجه، *ارسطو* بر آن است که شرح دقیق دستورالعمل اخلاقی، در هر وضعیت باید از استاد حکیم و یا مطالعه در زندگی الگوهای اخلاقی فرا گرفت. مراد از «حکیم» نیز کسی است که برای یک انسان در مجموعه‌ای از اوضاع و احوال خاص، تشخیص دهد که چه چیزی صواب و خیر است. لازم نیست صرفاً جنبه‌های علمی و نظری را رعایت کند، بلکه باید ببیند منافع حقیقی و طبیعی انسانی در آن اوضاع و احوال چیست. البته اگرچه *ارسطو*، وجود حکمت عملی را برای انسان با فضیلت ضروری می‌داند، اما برای احکام اخلاقی شخص حکیم، ارزش بیشتری قائل است تا نتایج پیشینی و صرفاً نظری که مجموعه‌ای از اصول اخلاقی از پیش تعیین شده در اختیار قرار می‌دهند. بنابراین، تأکید *ارسطو* بر دقیق بودن انتخاب در ست، به این معناست که با مجموعه‌ای از اصول کلی، نمی‌توان به طور کامل، میزان ضابطه انتخاب درست را در اختیار قرار داد. اما با تأمل در زندگی انسان‌های الگو، این ضابطه‌ها بهتر فهمیده می‌شود.

پس حاصل بحث این شد که نزد ارسطو فضیلت اخلاقی، قابلیت است برای انتخاب برطبق قاعده؛ قاعده‌ای که یک انسان با فضیلت و دارای بصیرت اخلاقی، با کمک آن دست به انتخاب می‌زند (همان؛ کاپلستون، ۱۳۸۸، ص ۳۸۴).

حالات مختلف سیرت و منش از دیدگاه ارسطو

در دیدگاه ارسطو، چهار وضعیت متمایز در مورد منش مورد بررسی قرار گرفته است:

۱. فضیلت؛ ۲. رذیلت؛ ۳. خویشتن‌داری؛ ۴. ضعف اراده؛

اینک به شرح این چهار حالت می‌پردازیم:

در دستگاه اخلاقی ارسطو، متناظر با هر فضیلت، دو حالت رذیلت تصویر شده است: یکی از آنها، خصوصیت ثابتی است مرتبط با واکنش یا گزینشی افراطی و دیگری، مرتبط با واکنش یا گزینشی تفریطی. در این نظام اخلاقی، فضیلت از لحاظ هستی‌شناسی یک حد وسط است؛ زیرا در خود، هر دو نقطه خوب را که در صورت رسیدن به حد افراط و تفریط، موجب رذیلت می‌شوند، ترکیب می‌کند. مثلاً، شجاعت نه بی‌باکی صرف است و نه عاقبت‌اندیشی خونسردانه، بلکه ترکیبی از این هردو است. این خصیصه ترکیب، شجاعت را از فروافتادن در تهور احمقانه از یک سو، یا احتیاط بزدلانه از سوی دیگر، حفظ می‌کند.

درحالی‌که فضیلت، از حیث ارزشی، یک حد وسط نیست، بلکه یک حد نهایی و اوج است؛ یعنی فضیلت، به لحاظ ارزشی، ترکیبی از رذایل نیست؛ زیرا در نظریه ارسطو، فضیلت بر ضد و در مقابل، هر دو رذیلت افراطی و تفریطی قرار دارد. البته چون ارسطو علاوه بر اعمال، واکنش‌ها را هم مد نظر قرار می‌دهد. از این رو، آمیزه پیچیده‌تری از حالات افراطی و تفریطی امکان‌پذیر است. در نتیجه، طرح ساده دو حد افراطی و تفریطی در همه جا صحیح نیست^۲ (کاپلستون، ۱۳۸۸، ص ۳۸۵؛ نوسبام، ۲۰۰۱).

کف نفس یا خویشتن‌داری، حالتی است که شخص برخوردار از آن صرفاً با سرکوب احساسات سرکش خود کار صواب انجام می‌دهد. ارسطو، حالت کف نفس را تنها نوعی اصلاح منش رشد نیافته و ناقص می‌داند؛ یعنی تنها زمانی به این حالت نیاز داریم که فضیلت‌مند نباشیم. ولی اگر کسی به فضیلت دست یافت، نیازی به کنترل نفس نخواهد داشت؛ زیرا در این صورت، میل به انجام کارهای بد ندارد (نوسبام، ۲۰۰۱).

اما ضعف اراده، دقیقاً همسان با سه وضعیت دیگر نیست. ارسطو آن را به عنوان یک وضعیت برای منش تعریف نکرده است، بلکه آن را به مثابه یک نوع رفتار، این‌گونه تعریف می‌کند: «ضعف

اراده عبارت است از انجام دادن کار بد به‌رغم علم به کار خوب. کسی که در انجام اعمالش از ضعف اراده برخوردار است، نسبت به شخص خویشتن‌دار به مراتب از عدم رشد اخلاقی بیشتری رنج می‌برد» (همان).

این دیدگاه/ارسطو، در واقع نقد آشکاری است بر دیدگاه سقراط، مبنی بر اتحاد معرفت با فضیلت. ارسطو معتقد است: سقراط، اجزاء غیرعقلانی نفس را در نظر نگرفته و به ضعف اخلاقی و ضعف اراده، که آدمی را به عملی می‌کشاند که می‌داند برخاست، توجه کافی نکرده است (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۲۴۶).

وحدت فضایل از دیدگاه ارسطو

از بحث‌های گذشته می‌توان نتیجه گرفت که از نظر ارسطو نیز بسان سقراط و افلاطون، فضایل از هم جدا نیستند. هرگاه کسی استعداد همه فضایل را داشت و یکی از آنها به فعلیت رسید، امکان ندارد بقیه فضایل او به فعلیت نرسیده باشد؛ زیرا او با حکمت عملی، توانسته است آن فضیلت را به فعلیت برساند. حکمت عملی هم وقتی حاصل آمد، همه فضایل را بالفعل می‌کند. از این رو، او صاحب همه فضایل می‌شود. البته به‌رغم این وحدت، در نظر ارسطو فضایل همگی در یک رتبه نیستند، برای نمونه حکمت نظری برتر از حکمت عملی است، همان‌طور که تندرستی برتر از پزشکی است (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۲۳۸).

نزد ارسطو همه توجه ارزشیابی اخلاقی بر انسان، به عنوان یک کل در تمام طول زندگی‌اش متمرکز می‌باشد؛ یعنی برای ارزیابی اخلاقی هر انسان، باید از کل زندگی او برآیند گرفت و نتیجه این برآیند، تعیین‌کننده سعادت‌مند بودن او است (نوسبام، ۲۰۰۱).

فضایل عقلی از دیدگاه ارسطو (علمی بودن دانش تهذیب اخلاق)

ارسطو فضائل را به فضایل اخلاقی (مَنَشی) و فضایل عقلی تقسیم می‌کند. اما فضایل عقلی، با توجه به مراتب نفس، خود دارای اقسامی است. ارسطو نفس را به دو جزء بهره‌ور از عقل و عاری از عقل تقسیم می‌کرد. جزء بهره‌ور از عقل، خود شامل دو جزء است:

۱. قوه یا استعداد علمی که امور ضروری و تغییرناپذیر را مورد تأمل قرار می‌دهد.
۲. قوه یا استعداد حسابگر که با امور ممکن و تغییرپذیر سروکار دارد. در واقع حسابگری همواره در موضوعات تغییرپذیر رخ می‌دهد. بنابر آنچه افلاطون می‌گوید، ارسطو نیز نفس را دارای سه مرحله احساس، عقل و میل می‌داند. به نظر ارسطو، اگرچه حس و ادراک حسی هرگز مبدأ عمل اخلاقی

نیست، اما در عمل اخلاقی، هم عقل و هم میل دخیلند؛ زیرا فضیلت اخلاقی با انتخاب سروکار دارد. انتخاب نیز میلِ موافق و همراه با تعقل است. از این رو، برای انتخاب خوب، هم تعقل باید موافق طبیعت باشد و هم میل باید مورد تأیید عقل قرار گیرد. نتیجه اینکه عمل هر دو جزء خردمند نفس، شناخت حقیقت است و فضیلت هر یک از آنها، حالتی است که هر یک از آنها بتواند به واسطه آن حالت، حقیقت را بشناسد (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۲۰۸-۲۰۹).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نظریه فضیلت ارائه شده در *اخلاق نیکوماخوس*، با آنکه نظریه منسجم و فاخری است، اما به نظر می‌رسد اولاً، چستی و مبنای فضیلت و قانون اخلاقی در آن تبیین نشده است. ثانیاً، مبادی نظریه توسط و تعریف فضیلت به آن آورده نشده و به تجربه و رأی در آن بسنده شده است. همچنین به نظر می‌رسد، از جمله نقدهایی که بر نظریه فضیلت *ارسطو* وارد می‌باشد، این است که نظریه مذکور، قوای اصلی را به دو قوه شهویه و غضبیه تقسیم می‌کند. در حالی که قوه ترس نیز از قوای اصلی است و کل فرایند شهوت و غضب را مهار می‌کند. به‌رغم *ارسطو*، که تعریف در قوه غضبیه را به عنوان ترس معرفی می‌کند، به نظر می‌رسد ترس از سنخ قوه غضبیه نیست.^۳

افزون بر این، لازمه دیدگاه *ارسطو* در مورد حکمت عملی است، این است که این کمال از حیث دانش‌بودن، همانند عقل نظری باشد که کمالش در ازدیاد است، نه در اعتدال. لازمه این امر، آن است که *ارسطو* حکمت عملی را از فضیلت جدا کرده، آن را پایه علمی فضیلت قرار داده باشد. بنابراین، علم تهذیب اخلاق به مثابه علمی است که راه‌ها، فنون و هنر رسیدن به اخلاق فضیلت‌مندانه را کشف می‌کند. این کشف از آن رو است که وظیفه حکمت عملی و تخته، آنچنان که *ارسطو* گفته است، نفی و اثبات حقیقت است (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۲۰۹). طبق این نظر، فنون رسیدن به عمل فضیلت‌مندانه، کاری از سنخ کارهای عقل نظری در راستای کشف حقایق است. گرچه تخته و حکمت عملی، مربوط به اموری هستند که علل آنها تغییرپذیر است، اما در نظر *ارسطو* این اصل موجب نمی‌شود معرفت‌هایی که این دو تولید می‌کنند، از سنخ علم و اکتشاف واقع نباشد.

تهذیب اخلاق لزوماً به معنای اخلاق نیست؛ چرا که منظور از اخلاق در *ارسطو* و حکمای تابع او، همان فضیلت است نه چیزی بیشتر. اما تهذیب اخلاق، اشاره به زمینه‌هایی داد که در آن زمینه‌ها، می‌توان اخلاق (= فضیلت) را محقق کرد. از این جهت، تهذیب اخلاق یک فن و هنر است. هنری که به واسطه آن، فضیلت‌های اخلاقی در انسان محقق می‌شوند. با این وصف، چنانکه *ارسطو* هم می‌گوید:

منظور از حکمت عملی، اخلاق نیست، بلکه مراد از آن زمینه‌های شکل‌گیری اخلاق است. بنابراین، ملازمات تخته و اخلاق یا حکمت عملی به این می‌شود که امور تخته‌ای، زمینه‌های تولید امر اخلاقی را فراهم می‌کنند؛ بدین معنا که هنر رسیدن به فعل فضیلت‌مندانه را در دسترس انسان قرار می‌دهند.

در نتیجه، با توجه به توضیحات گذشته، می‌توان گفت: دانش حکمت عملی به معنای دانشی است که از مبادی علم اخلاق سخن می‌گوید و در بخش عقل نظری انسان مستقر است. این بخش، با سازوکارهایی که دارد اصول عمل اعم از کلیات (در صورت وجود کلیات اخلاقی) و جزئیات را فراهم می‌کند و آن را به عنوان دستور، یا پند برای عقل عملی آماده می‌سازد. این دستورات، که عقل نظری آنها را فراهم می‌کند، علاوه بر اینکه برای عمل و اطاعت به سمت عقل عملی گسیل می‌شوند، همراه با هشدارها و سرزنش‌هایی علیه عملکرد عنصر ضدعقلِ نفس، یعنی جزء شهوی است (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۴۸-۴۹). با این وصف، حکمت عملی برای تحقق عمل اخلاقی دو کار انجام می‌دهد:

الف. دستورات به مثابه نسخه‌هایی برای عمل را برای عقل عملی فراهم می‌کند. این کار، جنبه فعالانه نفس در جهت تولید محتوای اخلاقی است. این بخش از حکمت عملی، به مثابه قانون‌گذار در مرحله تولید قانون در مرتبه فرد، خانواده و شهر است.

ب. هشدار و سرزنش قوای ضد عقل، عملی که می‌خواهند آورده‌های میل را بر عمل حاکم کنند. این کار به مثابه عملی بازدارنده برای ایجاد زمینه‌های بروز آن دستور اخلاقی، نیک در عقل عملی است. عقل نظری، با این کار به کمک عمل عقل عملی می‌آید و سعی می‌کند راه میل را سد کند و آفاتی که می‌تواند عمل را از مسیر اخلاق منحرف کند، تا جای ممکن زمینه بروز ندهد. از این رو، مبادی اخلاق که در حکمت عملی نهاده شده‌اند، زمینه‌های مختلف ظهور مفاد خود را در عمل پشتیبانی می‌کنند.

پی‌نوشت‌ها

۱. در حوزه حکمت نظری، هدف، عمل کردن و ساختن نیست. از این رو، نیک و بد به معنای موافق بودن با حقیقت یا مخالف بودن با حقیقت است؛ زیرا کار عقل نظری بازشناختن اینهاست. اما در حوزه حکمت عملی، حقیقت عبارت است از توافق عمل با میل درست و منطبق با حکمت عملی.

۲. این دیدگاه ارسطو در باب حد وسط بودن فضیلت، به صورتی پایا و به عنوان میراثی ارسطویی در نظریات اخلاقی اخلاف ارسطو اثرگذار و ماندگار باقی ماند. برای مثال، در فلسفه اخلاق مسیحی بخصوص در قرون وسطی و شخصیت‌هایی مانند آگوستین و آکویناس و در فلسفه اخلاق یهودی شخصیت‌هایی از قبیل ابن‌جبرئیل و ابن‌میمون و همینطور نزد اخلاق‌دانان مسلمان از قبیل خواجه نصیرالدین طوسی، ابن‌مسکویه، غزالی، فیض کاشانی، ملا احمد نراقی، ملا مهدی نراقی و دیگران، این تفکر ارسطویی را به وضوح می‌توان مشاهده کرد.

۳. نقدهای بر نظریه ارسطو را وامدار استاد آیت‌الله علی عابدی شاهرودی هستیم.

منابع

- ارسطو، ۱۳۷۸، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، طرح نو.
- افلاطون، ۱۳۸۰، *دوره کامل آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، چ سوم، تهران، خوارزمی.
- بکر، لارنس، ۱۳۸۰، *دائرةالمعارف فلسفه اخلاق*، جمعی از مترجمان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- بکر، لارنس و شارلوت بکر، ۱۳۸۶، *تاریخ فلسفه اخلاق غرب*، جمعی از مترجمان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- کاپلستون، فردریک، ۱۳۸۸، *تاریخ فلسفه*، ترجمه جلال‌الدین مجتبیوی، تهران، علمی و فرهنگی.
- موسوی بجنوردی، کاظم، ۱۳۸۴، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، سازمان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- Aristotle, 2009, *Nicomachean Ethics*, Tr. By ross, W. D. Oxford. Clarendon Press.
- Irwin, T. H. 2001, *Plato, Encyclopedia of Ethics*, Ed by. Lawrence C. Becker, Inc. New York & London, v.3.
- Nussbaum, Marta. C, 2001, *character, in Encyclopedia of Ethics*, Ed by. Lawrence C. Becker, Inc, New York & London, v. 1, p. 200-202